

بررسی تطبیقی رابطه دین و سیاست در اندیشه کارل اشمیت و محمد مجتهد شبستری
منوچهر عبدالهی دهکی^۱ - الهه ابوالحسنی^{۲*} - حسن شمسینی غیاثوند^۳ - صمد قائم‌پناه^۴
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۲۶

چکیده:

در بحث رابطه دین و سیاست اندیشمندان جامعه اسلامی و جوامع غربی نظریه‌های مختلفی مطرح کرده‌اند و در این پژوهش هدف بررسی مقایسه‌ای نظریه دو اندیشمند کارل اشمیت و محمد مجتهد شبستری می‌باشد. در ایران از انقلاب مشروطه تاکنون خواستاران مدرنیته و هواداران سنت در بحث رابطه با دین و سیاست اختلاف نظر داشته‌اند. یکی از اندیشمندانی که در این حوزه به ارائه نظر پرداخته، محمد مجتهد شبستری است که دیدگاه او در رابطه با دین و سیاست بر اساس نظریه تفکیک می‌باشد که معتقد است دین بر تمامی عرصه‌های زندگی سیطره ندارد او به دنبال آزادسازی گفتمان دینی است. فرضیه کارل اشمیت در این تحقیق به تداوم سنت بر تجدد می‌پردازد که در الهیات سیاسی نگرش‌های تازه‌ای در اندیشه‌های غرب مطرح نموده و خشونت را امری ذاتی در سیاست می‌داند و رابطه دین و سیاست را بر اساس نظریه تداخل بیان می‌کند.

واژه‌های کلیدی: رابطه، دین، سیاست، هرمنوتیک، کارل اشمیت، تفکیک و تداخل

JPIR-2012-1710

۱- دانشجوی دکتری تخصصی علوم سیاسی (اندیشه سیاسی)، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران

۲- استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران: نویسنده مسئول

elah.ablhassani@gmail.com

۳- استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران

۴- استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران

مقدمه

با توجه به اینکه در این پژوهش به بررسی آرای کارل اشمیت و محمد مجتهد شبستری در مورد رابطه دین و سیاست پرداخته می‌شود لذا پس از مقدمات و انواع روابطی که بین این دو نهاد وجود دارد، به بحث اصلی که چه تشابهات و تمایزاتی در نظرات و دیدگاه‌های این دو اندیشمند وجود دارد می‌پردازیم. رابط دین و سیاست در جهان امروزه و در زندگی بشر بسیار قابل اهمیت می‌باشد و در طول تاریخ تا به امروز مباحثات و نظرات زیادی توسط اندیشمندان سیاسی و دینی مطرح شده است و قلمرو سیاست به شدت توسعه پیدا کرده و کارکردهایش طی سده بیستم به‌طور محسوس افزایش یافته است و عرصه دین به تدریج تنگتر شده و جای خود را به نهادها، مراجع فرهنگی و ایدئولوژیکی سپرده است.

با عبور جامعه از حالت سنتی به نوین و مسلط شدن منطق فنی و عقلانیت ابزاری، دین از حالت فرانهادی به صورت نهادی در کنار سایر نهادها تبدیل شده و بخش‌هایی از کارکردی را که در گذشته متکفل آن بود به نهادهای دیگر واگذار نموده است.

تحوّل موقعیت دین در سطح نهادی در ذهنیات انسان‌ها نیز اثر گذاشت و نگرش انسان‌ها را نسبت به موقعیت دین در عرصه‌های گوناگون جامعه از جمله نهاد سیاست دستخوش تحوّل نموده و پس از این، ضرورت حکومت مبتنی بر دین به یک امر ممکن مبدل گردید و الگوهای حکومتی مبتنی بر عقل و اندیشه انسانی جایگزین حکومت دینی و قدسی گردیدند. مسیحیت در طول تاریخ مدل‌های مختلفی از رابطه دین و دولت را تجربه کرده است. به طوری که گاه کلیسا خواسته نقش دولت را بازی کند و گاه دولت خواسته نقش دین را به عهده بگیرد.

این مسئله نخست در غرب به خاطر پیش‌گامی در دستیابی به تمدن جدید مطرح و سپس در سایر جوامع، از جمله کشورهای اسلامی مطرح شد و قرائت حکومت سکولار روز به روز در عمل، سرزمین حکومت دینی را فتح نموده و آن را به حوزه زندگی فردی محصور نموده و معتقدان به حکومت سکولار مدعی‌اند که ما با ابتننا بر عقلانیت نوین، از دین در عرصه سیاست بی‌نیازیم و دین دیگر در عرصه سیاست کارکرد جدید ندارد.

مفهوم دین و سیاست

مفهوم دین: دین برنامه زندگی انسان‌ها و طریق رسیدن به سعادت دنیا و آخرت و حقیقت جهان هستی و امکان قرب الهی است. بنابراین دین علاوه بر اینکه راه رسیدن به سعادت و خوشبختی اخروی را بیان می‌کند برای زندگی دنیوی انسان نیز برنامه دارد. مفهوم سیاست: اما سیاست عبارت است از تدبیر امور کشور، یعنی اندیشه چگونگی برخورد

و تعامل در همزیستی افراد جامعه با یکدیگر و با جوامع و کشورهای دیگر در ابعاد مختلف، از جمله امنیت، رفاه، اقتصاد، فرهنگ، بهداشت، نگهداری و نگهداری از مرزها، چگونگی بهره‌برداری از منابع طبیعی کشور و امثال این امور که در خصوص چگونگی زندگانی جمعی مردم یک کشور است. (خلخال موسوی، ۱۳۷۷: ۲۵)

پس از شناخت دین و سیاست باید گفت که یک عده معتقدند چون دین در برگیرنده تمام ابعاد زندگی انسان است، شامل سیاست نیز می‌گردد چرا که سیاست به مفهوم مدیریت جامعه بر مبنای سعادت مادی و معنوی می‌باشد. به عبارت دیگر دین اسلام برای چگونگی اداره حکومت، برنامه دارد و از این جنبه‌ی زندگی انسان‌ها غافل نمانده است.

نظریه‌ی دیگری معتقد است که دین از سیاست جداست و این دو ربطی به یکدیگر ندارد. دین مأمور به تأمین سعادت اخروی افراد است و سیاست مأمور به تأمین سعادت دنیوی افراد. جلوه‌ی دین در زندگی دنیوی انسان تنها محدود به احکام فردی است.

منشأ پیدایش این نظریه این است که آنها در رابطه با سیاست دیدگاهی منفی دارند. زیرا در مورد سیاست دو رویکرد وجود دارد.

نگرش اول: رویکرد منفی از سیاست است که با نیرنگ و فریب دادن دیگران توأم است و این نگرش ناشی از آثار برخی نویسندگان آغاز عصر نوزایی (رنسانس) نظیر ماکیاولی در غرب است، علاوه بر این عملکرد و رفتار حاکمان ظالم و مستبد در طی قرن‌های پیشین نیز تأثیر زیادی در آن داشته است.

نگرش دوم: تلقی مثبت از سیاست است، در این رویکرد حاکمان بر مبنای مصالح مادی و معنوی، مدیریت جامعه را عهده‌دار هستند. (نوروزی، ۱۳۷۹: ۱۶)

اگرچه نظراتی که در مورد رابطه دین و سیاست ارائه شده است، ریشه در تاریخ اندیشه غرب دارد، اما این اندیشه‌ها در مورد رابطه دین و سیاست در اسلام بسیار مطرح گردیده است، بنابراین اندیشمندان بسیاری در این ارتباط به ارائه نظر پرداخته‌اند؛ اندیشمندی که در پژوهش حاضر به بررسی آرای آن می‌پردازیم، محمد مجتهد شبستری است.

اندیشه و آرای محمد مجتهد شبستری

نام مجتهد شبستری در جامعه روشنفکری ما با هرمنوتیک فلسفی بهم گره خورده است و این سنت فلسفی غرب به‌عنوان پایگاه تئوریک دفاع از تعددپذیری قرائت‌ها از دین شناخته می‌شود. هرمنوتیک، ابتدا دانش «فهمیدن متون» بود؛ ولی به تدریج به دانش «فهمیدن زندگی» و دانش «فهمیدن وجود» و «شالوده‌شکنی» مبدل شد. دو نظریه درباره «معنا» وجود دارد که

در یکی هدف، رسیدن یا نزدیک شدن به معنای مراد مؤلف است و در دیگری، روی هم افتادن افق معنایی خواننده با افق معنایی مؤلف است. مسلمانان نیز باید بر مبنای یک هرمنوتیک فلسفی به قرائت متون دینی خود بپردازند؛ کاری که هنوز انجام نگرفته است.

محمد آرگون متفکر مسلمان جهان عرب در پروژه خود تحت عنوان نقد عقل اسلامی سه گونه عقل را از یکدیگر متمایز می‌کند او عقل را به سنتی - عقل ستیزه‌گر یا ایدئولوژیک و عقل نقاد لیبرال تقسیم بندی می‌کند و برای هر یک شاخصه‌ها و نشانه‌هایی می‌آورد در این میان بی‌گمان سهم اندیشمندانی همچون محمد مجتهد شبستری از این سه گونه عقل، عقل نقاد لیبرال است. اندیشه‌های شبستری بر بستری از تفکر هرمی شکل گرفته است که به صورت ساختاری ثابت و نهادینه شده است. بدین لحاظ امکان بیرون کشیدن بخشی از این اندیشه‌ها و بحث کردن درباره اندیشه‌های او اصولاً امکانپذیر نیست و یا اگر باشد به احتمال بسیار راه به جایی نخواهد برد. البته اندیشه‌های مجتهد را می‌توان در مفهوم هرمنوتیک کتاب و سنت یافت. دغدغه او در این کتاب دغدغه انسان مومنی است که می‌خواهد بداند اگر خداوند عالم، امروز پیامبری را مبعوث می‌کند و یا اگر حضرت ختمی مرتبت امروز مبعوث می‌شد چه می‌گفت، چه می‌خواست و چه راهی را در پیش پای مردم خسته از آوارگی، بیهودگی و تکرارها می‌نهاد. او می‌خواهد هر چه علایق این سویه و آن سویه را به کناری وا نهد و با چشمی که به قول سهراب آن را دوباره شسته است به دین و اندیشه‌های دینی بنگرد بدون تعصب و خامی که سختگیری و تعصب خامی است و تا جنینی کار خون آشامی است.

وی در رابطه‌ای که بین دین و دموکراسی وجود دارد اینگونه بیان می‌دارد که دموکراسی در دنیای امروز یک شکل و شیوه حکومت است و در مقابل شکل و شیوه حکومت‌های دیکتاتوری قرار می‌گیرد. شبستری اصولاً وجود عقاید متضاد را لازمه حیات دموکراتیک می‌داند و معتقد است: در حکومت‌های دموکراتیک دو اصل آزادی و مساوات برای همه انسانها بدون هیچ استثنایی پذیرفته شده است و این نکته که (در قانون‌گذاری اراده مردم مقدم بر اراده خداوند است) در واقع یک مسئله فلسفی است و مورد توجه قانون‌گذاران این حکومت از آن نظر که قانون‌گذار هستند نمی‌تواند باشد و یا اینکه ممکن است احکام خداوند در تضاد با اندیشه‌های مومنان قرار گیرد حرف بی پایه است چرا که مردم مسلمان موظف به رعایت قانون خداوند هستند. (گلشن مهر، ۱۳۸۶: ۱)

در مورد ارتباط دین و سیاست، شبستری از پرداختن به جزئیات خودداری کرده و به بیان اصول کلی بسنده می‌کند. از نظر وی، مسئله اصلی در ارتباط با سیاست و حکومت آن است

که در کدام شکل از حکومت و شرایط اجتماعی گوهر ایمان مؤمنان حفظ می‌شود. او معتقد است هرگونه تفسیر مؤمنانه از کتاب و سنت در ارتباط به سیاست و حکومت و از جمله اجتهاد فقهی، باید با توجه به این معیار اساسی صورت پذیرد. وی تأکید می‌کند که ایمان به هر حال یک انتخاب آزاد با تمام وجود است و لذا بدون آزادی، اندیشه و اراده آدمیان قابل تحقق نیست. در نتیجه منطق ایمان ایجاب می‌کند که مؤمنان طالب ایجاد آن‌گونه واقعیات سیاسی و اجتماعی و آن‌گونه از بافت قدرت و وظایف حکومت باشند که در آن بهتر بتوانند آگاهانه و آزادانه ایمان ورزند. او همچنین بدون اینکه بتواند استدلال خود را بر اساس استنادات دینی و قرآنی تبیین نماید معتقد است در قرآن روی شیوه‌ها و نظام‌های حکومت تأکید نشده بلکه روی عادلانه حکومت کردن تأکید شده است. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹: ۴۸۲)

مجتهد شبستری با اتخاذ روش تفسیری و هرمنوتیکی و با قصد حفظ ایمان و انسانیت مؤمنان و تغییر وضع موجود، دین را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که قابلیت پذیرش آزادی و شرایط سیاسی-اجتماعی توأم با مدارا و تساهل را داشته باشد.

نقد قرائت رسمی دین

«قرائت رسمی از دین»، قرائت فقهی - حکومتی است. این قرائت در تعیین نسبت میان اسلام با سیاست و حکومت از همان تعابیر تکلیفی استفاده می‌کند که در باب عبادات به کار می‌برند. قرائت رسمی، در باب نوع حکومت، برنامه‌ها و وظایف حکومت و تعریف عدالت، نظریه فلسفی عرضه نمی‌کند، بلکه سلسله‌ای از دستورها، ترتیبات، آداب، حلال‌ها و حرام‌ها را معین می‌کند و از مؤمنان و حکومت می‌خواهد که بر طبق آن عمل کنند.

در عصر حاضر که جوامع اسلامی وارد عصر مدرنیته شده‌اند، نمی‌توان با زبان تکلیف در باب سیاست و حکومت سخن گفت؛ زیرا در عصر مدرنیته، دامنه انتخاب‌های انسان بسیار گسترده شده و انتخاب جای تن دادن به تقدیر و سرنوشت را گرفته است. در عصر مدرنیته، تأسیس نظام‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، مستلزم یک انتخاب است؛ در چنین شرایطی نمی‌توان یک نظریه را تکلیف کرد. حال اگر مردم، مستقل از نخبگان، با زبان تکلیف به حرکت درآیند، به تدریج نخبگان از دولت و مردم جدا می‌شوند و دولت از سوی نخبگان تغذیه فکری نمی‌شود و دولت کارآمدی لازم را نخواهد داشت.

در گذشته اگر در عالم سیاست و حکومت با زبان تکلیف سخن می‌گفتند آن زبان پیام دین را می‌رساند؛ چون انسان‌ها انتخابگر نبودند و تنها وظیفه آنها این بود که در عالم سیاست و حکومت آنچه به عنوان «حق» و درست به آنها اعلام می‌شد، عمل کنند. البته این مربوط به

زمان گذشته است. در حال حاضر اگر مفسران دین بگویند که دین مخالف حقوق آدمیان نیست و تشخیص و انتخاب کردن انسان را به رسمیت بشناسند و بگویند که سازمان‌های اجتماعی و سیاسی مسلمانان باید براساس حقوق بشر تنظیم شود و هدف آنها باید توزیع عدالت در زندگی اجتماعی باشد، در این صورت، پیام دین در سیاست و حکومت درست ابلاغ شده است و می‌تواند در عصر حاضر معنا داشته باشد. (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹: ۱)

بحران قرائت رسمی از اسلام ناشی از سه خصیصه مبارزه با دموکراسی، خشونت‌گرایی و نامتعبر بودن مبانی فلسفی آن است. ولی این سه خصیصه در عصر حاضر به وجود آمده است و گرنه تا قبل از مدرنیته، قرائت رسمی این مشکلات را نداشت. در آن زمان، دموکراسی اصلاً شناخته شده و مطرح نبود. زندگی اجتماعی مسلمانان، زندگی سنتی و اطاعت رعیت از راعی بود و مفاهیم سیاسی آن زمان مثل بیعت، شورا، عدالت، امامت و... همه بر آن محور بنا شده بود. همچنین در جامعه‌ای که اصلاً حقوق اساسی و دموکراتیک در آگاهی‌های مردم نبوده طبعاً تجربه خشونت‌گرایی پدید نمی‌آید؛ زیرا خشونت در بحث ما یعنی اعمال قدرت حکومتی بر خلاف آزادی‌های انسانی.

در بررسی این مسئله که در جامعه دینی، کتاب و سنت از چه مجاری و تا چه حد، هم می‌توانند و هم باید بر حکومت تأثیر بگذارند، نخست باید این نکته را یادآوری کنیم که در جامعه‌ای مثل جامعه ما که یک دین وحیانی دارد، مجموعه احکام، شعائر، مفاهیم و ارزش‌های دینی همگی باید مولود و تابع تجربه سخن گفتن خداوند از طریق سنت دینی با مردم جامعه (که همان تجربه وحدت انسان، جهان و خدا می‌باشد) باشد. البته عامه مردم ظاهراً از چنین تجربه‌ای محرومند، اما نکته مهم این است که آنچه عامه مردم به صورت مفاهیم و ارزش‌ها و احکام عبادی و شعائر به آن پایبندی نشان می‌دهند، باید از تجربه دینی خواص نشأت گرفته باشد و تابع و مولود آن باشد.

بدین ترتیب، تأثیر کتاب و سنت بر حکومت از دو طریق باید صورت گیرد. یکی اینکه مثلاً کدامین شکل حکومت و کدامین نظریه عدالت با تسهیل تجربه‌های دینی و تسهیل ایمان - ورزی و تسهیل تخلق به اخلاق وحیانی سازگاری بیشتری دارد. این وضعیت همان «دین - داوری نهایی در باب حکومت و سیاست» است (که البته با «زبان تکلیف» قرائت حکومتی و فقهاتی کاملاً متباین است) و طریق دوم، اینکه مؤمنان پس از انتخاب عقلانی نوع و شکل حکومت باید از موضع ایمانی خود، ناقد برنامه‌ها و سیاست‌های حکومت باشند. باید بررسی کنند که مثلاً آنها تا چه اندازه با هدف عدالت سازگاری دارند. به نظر من تنها پیام سیاسی و

اجتماعی دین اسلام این است که عدالت باید تحقق پیدا کند. پیام سیاسی دین، ترغیب اخلاقی انسان‌ها به تعقیب عدالت و رعایت اخلاق در سیاست است. منظور من از پیام سیاسی دین در همه جا، پیام اخلاقی دین در حوزه سیاست است، نه پیام سیاسی به معنای خاص از سیاست. (مجتهد شبستری، ۱۳۸۱: ۲۷۹)

دین و آزادی

مجتهد شبستری معتقد است ابهام در معنای مفاهیمی چون عدالت و آزادی و ... بیشتر در میان مسلمانان است. برای روشن شدن بحث پیرامون آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، ابتدا باید به چند نکته اشاره کرد:

نکته اول این است که مباحث آزادی‌های اجتماعی و سیاسی هر کدام در دنیای امروز تاریخ خاص خودش را دارد و به گونه‌ای به دو تحول تاریخی قرون جدید که عمدتاً در مغرب زمین پیدا شده است، باز می‌گردد و آن دو تحول تاریخی عبارت است از: ۱- تحول در تفکر انسان مغرب زمین ۲- تحول در ارتباطات اجتماعی و سازماندهی اجتماعی.

تحولی که در تفکر پیدا شده عبارت است از: آزاد شدن فکر از (وجود) به تعبیری که در فلسفه مطرح می‌شود. یعنی تا قبل از دکارت مساله این بوده است که فکر متعلق به وجود است. ولی از شروع مباحث فلسفی جدید از زمان دکارت به بعد فکر از وجود جدا شده است. به این معنا که خود فکر متعلق فکر قرار گرفته است در واقع انسان در فکر خودش شروع به اندیشیدن کرده است. آزادی تفکر به این معنا است که هیچ معیار از پیش تعیین شده‌ای برای صحت و سقم آن تفکر و محتوا که تفکر به داوری درباره آن می‌رسد از پیش وجود ندارد. (مجتهد شبستری، ۱۳۷۷: ۲)

نوع دوم از تحول که لازمه تحول در تفکر است؛ گسسته شدن پایه‌ها و شالوده‌های معرفتی نظم‌های اجتماعی است که در غرب وجود داشته است. نظم‌های اجتماعی که به صورت تاریخی و سنتی در آن جوامع وجود داشته است اموری طبیعی تلقی می‌شده‌اند. گاهی اوقات وضعیت‌های موجود اجتماعی به گونه‌ای تلقی می‌شده‌اند که از نظم طبیعی موجود در سازمان آفرینش انحراف‌هایی پیدا کرده‌اند و باید اصلاحاتی انجام شود تا دوباره آنها به آن وضع طبیعی و متناسب با جایگاهی که در نظام جهان یا نظام آفرینش دارند، برگردند.

انسان، البته انسانی که در جامعه و تاریخ زندگی می‌کند، سه دسته حقوق دارد: اول حقوق آزادی‌های انسانی، دوم حقوق شهروندی بودن انسان در برابر دولت است و سوم حقوق اجتماعی هر فرد است از آن نظر که عضوی است از اجتماع. ما این حقوق نوع سوم را حقوق بهره‌مندی

از حداقل زندگی شایسته انسانی می‌نامیم. دسته دوم یعنی حقوق شهروندی را می‌توان حقوق مشارکت و فعالیت و سهم داشتن در عنوان یک شهروند در اداره جامعه نامید. حقوق دسته اول نیز که از آن با عنوان آزادی‌های انسانی نام می‌برند، حقوقی است که به انسان از آن نظر که انسان است، تعلق می‌گیرد.

امروز توضیح و تفسیر سه دسته از حقوق مربوط به آزادی، شهروندی و عدالت اجتماعی سخت به مباحث توضیح و تحلیل قدرت از یک طرف و نظریات مربوط به عدالت از طرف دیگر مربوط شده است. در علوم سیاسی امروز بیش از هر چیز این مساله اهمیت پیدا کرده که شکل ظاهری دموکراتیک حکومتها نباید معیار داوری نهایی درباره نوع حکومت قرار گیرد. اصل دستوری مهم این مباحث این است که در سازمان اجتماعی توزیع قدرت باید عادلانه صورت بگیرد و در آنجاست که مبحث علمی عدالت (فلسفی و غیر فلسفی) به مهمترین مبحث علوم سیاسی تبدیل می‌شود و این مطلب مهم مطرح می‌گردد که تنها عدالت است که می‌تواند و باید آزادی‌های افراد را محدود کند و نه هیچ اصل دیگر و نه سلیقه اشخاص و یا اختیارات مقامات حکومت. در طول تاریخ، همواره این مطلب مقبول بوده که آزادی‌ها مطلق نمی‌تواند باشد و حدودی باید برای آنها معین شود. در گذشته این حدود از نظریات حاکمان و یا سنت‌های دینی و غیردینی گرفته می‌شد. امروز عقیده بر این است که این حدود باید از تعریف عدالت در سازمان اجتماعی گرفته شود.

بحث آزادی‌های سیاسی و اجتماعی انسانها و حدود آن همچنین بحث حقوق بشر و عدالت به فلسفه عملی مربوط است و در ساحت رابطه انسانها با یکدیگر مطرح می‌شود نه ساحت رابطه انسان با خدا. (همان: ۳)

در مورد آزادی تفکر با ادیان وحیانی، بنابر یک تفسیر از نبوت و وحی، ادیان وحیانی با آزادی تفکر معارض‌اند، اما مطابق تفسیر دیگری، که مورد قبول ایشان است، تعارضی میان این دو وجود ندارد. اگر پیامبران را صرفاً «راهنما» بدانیم، آزادی تفکر محدود نمی‌شود، ولی اگر این قرائت را از نبوت داشته باشیم که «پیامبران تمام آنچه را که در توان و استعداد کل انسانیت از آغاز تا انجام است که بداند و بفهمد و درک کند، همه‌ی آن را ارائه می‌کنند» آنگاه آزادی تفکر محدود می‌شود. ایشان خود از قرائت نخست طرفداری می‌کند و در نتیجه، ادیان را منافی آزادی اندیشه نمی‌داند.

مجتهد شبستری نتیجه‌گیری خود را بر یک دیدگاه کاملاً حداقلی در باب قلمرو دین و نقش پیامبران الهی ساخته است. در این باب، تذکر چند نکته به اختصار بایسته است.

طرفداران دیدگاه کاملاً حداقلی با استناد به تشبیهات و تمثیلات مختلف، نقش پیامبران و ادیان الهی را در این حد تنزل می‌دهند که صرفاً راه مستقیم یا راه هدایت یا هدف غایی را به انسان نشان داده‌اند، بدون آنکه درباره‌ی منازل و مراحل بین راه، ابزار و لوازم مورد نیاز برای طی راه، خطرات و آفت‌های احتمالی و... هیچ‌گونه هدایت خاصی ارائه داده باشند. (مجتهد شبستری، ۱۳۸۱: ۲)

دین و نهاد سیاست در جوامع نوین

با عبور جامعه از حالت سنتی به نوین و مسلط شدن منطق فنی و عقلانیت ابزاری، دین از حالت فرانهادی به صورت نهادی در کنار سایر نهادها تبدیل شده و بخش‌هایی از کارکردی را که در گذشته متکفل آن بود به نهادهای دیگر واگذار نمود؛ زیرا در چنین نظامی، عقلانیت هنجاری مسلط در جوامع غیر متجدد به نفع و بر پایه منطق عقلانیت ابزاری تفسیر و به جای تأکید بر غایات و اهداف اخلاقی و دینی یا فرهنگی، ابزارها، روش‌ها، فنون و کارکردها رجحان داده می‌شود.

تحوّل موقعیت دین در سطح نهادی در ذهنیات انسان‌ها نیز اثر گذاشت و نگرش انسان‌ها را نسبت به موقعیت دین در عرصه‌های گوناگون جامعه از جمله نهاد سیاست دستخوش تحوّل نموده و پس از این، ضرورت حکومت مبتنی بر دین به یک امر ممکن مبدل گردید و الگوهای حکومتی مبتنی بر عقل و اندیشه انسانی جایگزین حکومت دینی و قدسی گردیدند. از نظر بسیاری از متفکران اسلامی نیز پیوند وثیقی میان دین، به‌خصوص اسلام و سیاست وجود دارد. این پیوند گاه در سطح نظری، با روش فلسفی و کلامی مطرح می‌شود و گاه به واقعیت عینی کارکردهای دین در عرصه سیاست توجه دارد. در سطح نظری، نگاه اندماج‌گرایانه نسبت به دین در برابر نگاه تجزّی‌گرایانه، مهمترین دلیل حضور دین در عرصه سیاست در تمام ادوار تاریخ بشر است. در عرصه عمل نیز - چنان که ذکر شد - تاریخ اسلام شاهد دولت‌های متّصف به صفت دینی بوده که مهمترین مصداق آن در زمان حاضر، جمهوری اسلامی است.

طبق نظریات امیل دورکیم، یکی از پایه‌گذاران جامعه‌شناسی در قرن گذشته، اصلی‌ترین مکانیزم‌هایی که با استفاده از آن، دین می‌تواند نقش اجتماعی و سیاسی موثری داشته باشد، خاصیت مجتمع کردن و پیوستگی‌های پیروان دین است. دین با ارائه و تبلیغ و گسترش ارزش‌های اساسی که برای زیرساخت سیستم‌های اجتماعی ضروری هستند، موجب برقراری توافق گسترده‌ای در سطح جامعه می‌گردد، زیرا این ارزش‌های مقدس باتغییرات مفاهیم دنیوی

تغییر نمی‌کنند.

مکانیزم دیگر تأثیرگذاری دین، موضوع تربیت است. در جوامع بشری از قدیم‌الایام تاکنون ارزش‌های مذهبی دارای تقدم و نقش کانونی بوده‌اند. این ارزش‌ها که بیشترشان احکام نهایی روابط اجتماعی نیز هستند، در سنین طفولیت به پیروان ادیان آموخته شده و در ضمیر ایشان نقش می‌بندد. توانایی دین در تربیت افراد که به ارزش‌های خاصی معتقدند و از ثبات و استواری درونی بهره‌مند هستند، موجب می‌شود که فعالان سیاسی دینی، عزم راسخی را در پیمودن راهی که حق می‌دانند، داشته باشند و کمتر دچار تغییر موضع شوند و انتخاب هدف‌های اولیه ایشان نیز قابل پیش بینی باشد.

ساز و کار سومی که دین را در امور اجتماعی و سیاسی فعال می‌کند، داعیه اصلاح طلبی ادیان است. انسان مذهبی که در جریان زندگی اجتماعی خود، پیوسته با رویدادها و مسائل سیاسی دست به گریبان است، در برابر رشد و سعادت و اصلاح جامعه خود احساس مسئولیت و تکلیف دائمی می‌کند و نسبت به فهم پدیده‌های اجتماعی و تحلیل حوادث و وقایع پیرامونش و دخالت و اظهار نظر در تصمیم‌گیری‌های صاحبان قدرت و سیاستمداران حساس است؛ در نتیجه معتقدان به ادیان، بیش از غیرمعتقدان، در مسائل سیاسی مشارکت می‌کنند و جامعه دینی نسبت به مسائل سیاسی، از آستانه حساسیت پایین‌تری برخوردار است. همه این واقعیت‌ها نشان از شکست روند کنار گذاشتن دین از زندگی دنیوی است، که غریبان آن را سکولاریزم خوانده‌اند. (همان: ۲)

اندیشه و دیدگاه کارل اشمیت در بحث رابط دین و سیاست

نظریات و رویکردهای اشمیت در باب الهیات مسیحی از دیدگاه او به تداوم سنت و تجدد در اندیشه سیاسی غرب نشات می‌گیرد؛ از این‌رو اعتقاد به عدم تغییر مبانی و اصول نظری سیاست سنت و تجدد در اندیشه‌های دینی و سیاسی او دیده می‌شود به نحوی که شیوه استفاده اشمیت از برخی اندیشه‌ها و مفاهیم کی‌یرکگور برای فهم ریشه‌های اندیشه سیاسی اشمیت اهمیتی بنیادی دارند. از یادداشت‌های اشمیت برمی‌آید که وی ترجمه‌های آلمانی آثار کی‌یرکگور را خوانده و به نکات مهمی نیز در یادداشت‌ها اشاره کرده است. به نظر اشمیت، نه تنها کی‌یرکگور بزرگ‌ترین چهرهٔ رمانتیک است، بلکه یقیناً تنها کسی است که بر «گفت‌وگوی ابدی» فائق می‌آید و تصمیمی اخذ می‌کند یا حتی الامکان به سمت واقعیت روی می‌آورد. این تصمیم‌گرایی در کتاب «مفهوم امر سیاسی» اشمیت گسترش بیشتری می‌یابد؛ به‌ویژه در تعریف امر سیاسی و بحث از تمایز دوست/دشمن در سیاست. کی‌یرکگور در انتهای

فصل نخست «الهیات سیاسی» نیز ظاهر می‌شود، اگرچه به نام او اشاره نمی‌شود. از نظر اشمیت مفاهیم و ساختارهای بنیادی سیاست مدرن به‌ویژه مفهوم دولت مدرن تحت تاثیر آموزه‌های الهیات مسیحی هستند که در تکامل تاریخی خود از محتوای دینی تهی گشته و بصورت (سکولار) به حیات خود ادامه می‌دهند. در واقع از نظر اشمیت الهیات مسیحی آستان مفاهیم مدرن سیاسی است که در هنگام تولد وجه الهیاتی خود را از دست داده است.

نکته‌های مهمی که برای درک بهتر دیدگاه اشمیت در این مورد مطرح است این است که اولاً وی عرصه سیاست را عرصه جداگانه‌ای در کنار سایر عرصه‌ها قلمداد نمی‌کند و برای سیاست حوزه گسترده‌تر و متنوع‌تری قائل است. وی این موضوع را با صراحت می‌نویسد که سیاست می‌تواند از گوناگون‌ترین حوزه‌های زندگی بشری، از دین، اقتصاد، اخلاق و از تقابل‌های دیگر نیرو گیرد. سیاست به حوزه خاصی از فعالیت انسان مربوط نیست... گروه‌بندی واقعی دوست - دشمن بنا به ماهیت خود چنان قوی و قاطع است... که جای معیارها و انگیزه‌های تاکنون خالصا دینی، خالصا اقتصادی، خالصا فرهنگی را می‌گیرد. ثانیاً وی برنده عرصه سیاست را نیرویی می‌داند که این نیرو دشمن را به عنوان قطب منفی محو کند. بنابراین حضور دشمن الزامی است، دشمن می‌بایستی همواره وجود داشته باشد. نبودن دشمن پایان سیاست است و پایان جامعه انسان‌ها. حتی اگر دشمن وجود عینی نداشته باشد می‌بایستی دشمن را خلق کرد و آن را آفرید. (از این نظر وی در طیف سیاستمداران رمانتیک قرار می‌گیرد).

اشمیت مفهوم امر سیاسی را پیش شرط مفهوم دولت می‌دانست. او باور داشت که دولت را تنها می‌توان از گذرگاه امر سیاسی تبیین کرد. ولی مفهوم امر سیاسی چیزی نیست جز توان و اراده برای تصمیم‌گیری در مناسبات انسان‌ها و گروه‌های انسانی برپایه‌ی الگوی دوست و دشمن. همان‌گونه که تفکیک نیک از بد در امر اخلاقی و تفکیک زیبا از زشت در امر زیباشناسی انجام می‌گیرد، تفکیک دوست از دشمن نیز معیاری مستقل در امر سیاسی است. اشمیت با تفکیک میان دوست و دشمن، نوعی دشمن‌شناسی انجام می‌دهد و می‌گوید قدرت مطلق و برتر، در شناسایی دوست و دشمن است. تمامی بحث‌هایی که در رابطه با حاکمیت شده در وضعیت عادی قرار داشته‌اند. اما موضوع اصلی به وضعیت استثنایی بر می‌گردد که حاکم دارای حق انحصاری در قانون است و کسی است که در باب استثنا تصمیم می‌گیرد. این استثنا به مانند معجزه است که در شرایط استثنا حاکم چگونه می‌تواند معجزه کند. حاکم مسئول تصمیم‌گیری در مورد دوست، دشمن، اعلام جنگ و منطق استثنا است. در منطق استثنا،

حاکم همان کسی است که نظام قانونی، قدرت اعلام وضعیت استثنایی و در نتیجه قدرت تعلیق اعتبار خود نظام را بدو اعطا می‌کند. پس حاکم بیرون از نظام قانونی معتبر است و با این حال بدان تعلق دارد. این بدان معنا است که حاکم خود را بیرون از قانون جای داده است. وضعیت استثنایی همواره از هرج و مرج و آشوب متمایز است. به تعبیر قانونی، همچنان نظمی در آن وجود دارد، حتی اگر نظمی قانونی نباشد. مسأله مهم دیگری که کارل اشمیت بدان می‌پردازد و در فهم نظام فکری وی مهم و کارآمد است، بحث درباره «امر سیاسی» است. در این زمینه، اشمیت تعریفی از مفهوم دشمن و دوست در عرصه سیاسی به‌دست می‌دهد و بر آن مبنا سیاست را تعریف می‌کند. ذات بنیادین امر سیاسی - چه سیاست داخلی و چه سیاست خارجی - تخصص و مرزبندی میان دوست و دشمن است و به همین دلیل ایده‌هایی مانند یوتوپیا یا لیبرالیسم بی‌طرفانه نزد اشمیت جایگاهی ندارند؛ هر چیز دیگری خارج از این چارچوب، غیرسیاسی است. درباره از میان بردن دشمن نیز اشمیت حتی از ایده «تخریب کامل» استفاده و می‌گوید که دشمن عرصه داخلی یا خارجی را باید به این صورت از میان برداشت. راه حل نازی‌ها برای امحای غیرآلمانی‌ها و استفاده از بمب شیمیایی علیه ژاپنی‌ها توسط آمریکا، یادآور ایده تخریب کامل و مطلق اشمیت است

اشمیت در مفهوم امر سیاسی، این نکته را تبیین می‌کند که چگونه وجود سیاسی مردم، پیش از هر چارچوب حقوق اساسی ایجابی، زمینه دیکتاتوری فرمان‌فرما را فراهم می‌آورد. طبق ادعای وی، دفاع از امر سیاسی، تنها هدفی است که احتمال کشتن دیگران و ایثار را در زندگی ممکن و توجیه می‌کند. رمانتیسم همچون نوالیس، شلگل و آدام مدلر را محکوم می‌کند و بر «انفعال» و «فقدان مردانگی» و «سرخوشی زنان» آنان تاکید می‌کند.

اشمیت به خصوص این مسئله را مهم تلقی می‌کند و در سراسر نوشته خود بر وجود دشمن به عنوان قطب منفی تاکید می‌کند.

اشمیت ویژگی‌های دشمن به عنوان قطب منفی را اینگونه مطرح می‌کند که دشمن اولاً هنجار، نماد، اندیشه و یا استعاره نیست، بلکه تهدیدی مشخص علیه هستی و موجودیت قطب دیگر است. مسئله بعدی نبرد نهایی است برای از بین بردن موجودیت دشمن به عنوان تحقق نهایی و منطقی سیاست. مسئله صرفاً دفاع از جنگ نیست، گرچه وی شاید متأثر از نیچه جنگ را باعث پالایش روان آدمی و نیرومندتر شدن وی می‌داند، اما مهم منطقی این نبرد است که پیروزی در آن محو دشمن است و خنثی بودن و درگیر نشدن و صرفاً ناظر بی‌طرف خارجی بودن، دروغ و فریبی بیش نیست که عبارت است از پایان سیاست (بی‌معنی بودن سیاست) و

باختن. به همین دلیل است که اشمیت این موضعگیری خنثی و فانتزی لیبرالها را محکوم می‌کند و به‌خصوص در این چارچوب است که لیبرال‌ها را به معنای واقعی سیاسی نیز نمی‌داند. اشمیت در این رابطه ذات انسانی را برخلاف دیدگاه‌های لیبرالی شرور می‌داند و از این نظر از آموزه‌های ماکیاولی و هابز متاثر است. (اشمیت هابز را مرشد و الگوی خود معرفی می‌کند) مسئله دیگر اینکه اشمیت با صراحت می‌گوید شما مجبور نیستید که از دشمن تان متنفر باشید، اما مجبورید که در صورت ضرورت آماده نابود کردن او باشید. وی می‌نویسد: «دشمن... آن مخالف خصوصی نیست که یک نفر از گذشته نسبت به او نفرت داشته باشد.

تصمیم‌گیری حاکم در وضعیت استثنایی نیز از مسائل مهم در فقه نظریه اشمیت است. همین اشاره‌های مختصر به نظریه اشمیت می‌تواند تا حدی معلوم نماید که چرا وی به بزرگ‌ترین منتقد لیبرالیسم معروف است و لقبی همچون «پدرخوانده نازیسم» دارد. مفاهیم و پدیده‌های سیاسی در دستگاه فکری اشمیت پتانسیل شکل‌دهی به یک نظام سیاسی تمامیت‌خواه و توتالیتر را با منطق «اطاعت از ایمان» دارند.

لیبرالیسم و دموکراسی

به عقیده اشمیت پیوند میان لیبرالیسم و دموکراسی پیوندی صرفاً اتفاقی است و این دو مبتنی بر اصولی هستند که مغایر با اصل برابری است. لیبرالیسم بر اساس اصلی از برابری صوری استوار است. بر پایه این آموزه همه افراد به موجب انسانیت مشترکشان برابرند. برابری بر اساس این تفسیر مترادف با تفاوت و تولید نتایج تفاضلی است. در مقابل، دموکراسی بر پایه اصلی از برابری جوهری یا ذاتی استوار است. به اعتقاد اشمیت، شهروندان «نوعی برابری در چهارچوب حلقه برابرها را مفروض می‌گیرند» چون حقوق برابر فقط زمانی «معنای شایسته‌ای دارد که همگونی برقرار باشد». چنین استدلالی به محدودیت‌هایی بر سر مشارکت دموکراتیک در آتن باستان و امپراطوری بریتانیا منجر شد.

لیبرال دموکراسی به خطا این دو برداشت از برابری را با هم خلط می‌کند. اشمیت با تکیه بر مدل رادیکال روسو از لیبرال دموکراسی به این نکته اشاره می‌کند که چگونه روسو، برداشت لیبرال از قرارداد را که تجسم قوانین با قابلیت عام و جهانشمول است، با برداشت دموکراتیک از شهروندان همگن که از رهگذر کالاهای عمومی به هم پیوند دارند یک کاسه می‌کند.

حقوق بشر

جهتگیری شبستری نسبت به حقوق بشر یک جهتگیری عرفی و دنیوی است و به صراحت

حقوق بشر را با همان مضمون رایج در گفتمان مدرنیته می‌پذیرد. با این وجود، ابهاماتی درباره حقوق بشر و چگونگی تمایز آن از نظام ایمانی- عرفانی نیز به چشم می‌خورد که در ادامه بدان می‌پردازیم.

شبستری مسلمانان معاصر را ملزم به پذیرش تام و تمام اصول و مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌سازد. وی با تصریح به اینکه «حقوق بشر مدون هم یک محتوای غیردینی (نه ضد دینی) دارد و هم از ویژگی‌های دوران مدرنیته است»، چنین می‌نویسد:

«در عصر حاضر همین حقوق بشر غیردینی- اخلاقی تنها تکیه گاهی است که می‌توان با استناد به آن همه مردم روی زمین را با همه فرهنگ‌ها و ادیان و بی‌دینی‌ها به مخالفت با ستم، تبعیض و تجاوز و احقاق حقوق انسان دعوت کرد و این است آن امتیاز عمده‌ای که این حقوق بشر بر حقوق بشرهای مفروض متافیزیکی دارد».

شبستری، حقوق بشر را یک امر عرفی و غیردینی قلمداد می‌کند که امروزه می‌تواند و می‌باید توسط هر جامعه‌ای با هر دین و عقیده‌ای که دارد، از جمله جامعه مسلمان ایران، مورد استفاده قرار بگیرد و این امر نه تنها کمترین منافاتی با دینداری و مسلمانی آنها ندارد بلکه اساساً مسلمان زیستن در جهان معاصر اقتضا می‌کند که مسلمانان حقوق بشر معاصر را مبنای نظام‌های اجتماعی خود قرار دهند. اما نه از این باب که حقوق بشر معاصر در کتاب و سنت وارد شده، بلکه به این دلیل که در جامعه‌های معاصر جدید، استوار ساختن نظام اجتماعی بر پایه حقوق بشر تنها راه تأمین عدالت، خدمت و محبت به انسان‌ها و بهترین روش تسهیل ایمان ورزی و تخلق افراد جامعه به اخلاق انسانی است.

بنا به تصریح شبستری، حقوق بشر معاصر ریشه در تمدن مدرن غرب دارد و «به این سبب به وجود آمد که روابط اجتماعی انسان‌ها را در دوران مدرنیته سامان دهد» و از آنجا که «امروزه مدرنیته پدیده‌ای جهانی است و اختصاص به غرب ندارد و تفاوت غرب با دیگر نقاط دنیا تنها در گستردگی یا محدودیت مدرنیته است».

دین و دموکراسی

محمد مجتهد شبستری درباره دموکراسی معتقد است: دموکراسی در دنیای امروز یک شکل و شیوه حکومت است و در مقابل شکل و شیوه حکومت‌های دیکتاتوری قرار می‌گیرد. شبستری اصولاً وجود عقاید متضاد را لازمه حیات دموکراتیک می‌داند و معتقد است در حکومت‌های دموکراتیک دو اصل آزادی و مساوات برای همه انسانها بدون هیچ استثنایی پذیرفته شده است. حکومت دموکراتیک از آن نظر که یک حکومت است هیچ تفسیری از جهان انسان و

هیچ عده و آئینی را برتر از دیگری نمی‌شناسد و هیچ فلسفه‌ای را مقدم بر انسان نمی‌دارد زیرا تکلیف این مسائل را فیلسوفان معین می‌کنند نه حاکمان.

محمد مجتهد درباره حد واسط بین دموکراسی و دیکتاتوری معتقد است: در هر جامعه‌ای یا دموکراسی وجود دارد یا دیکتاتوری حد وسط بین دموکراسی و دیکتاتوری متصور نیست آزادی و مساوات برای همه شهروندان و بی تفاوت بودن دولت در برابر فلسفه‌ها و عقاید بدون هیچ تبعیضی شاهرگ تئوری دموکراسی است. او درباره دموکراسی اسلامی معتقد است: دموکراسی اسلامی (دولت اشاعه دهنده و متولی دین شود) چیزی جز دیکتاتوری اسلامی را در مقام عمل به همراه نخواهد آورد و هم دموکراسی و هم دین را نابود خواهد کرد. نکته جالب‌تر در اندیشه‌های شبستری آن است که او معتقد است هیچ دینی روش حکومت را توصیه نکرده است در اسلام نیز توصیه ای نشده است. محمد مجتهد شبستری در یک کلمه معتقد به دموکراسی مسلمانان است نه دموکراسی اسلامی.

هرمنوتیک فلسفی و تعدد قرائت‌ها از دین

نظریه قرائت متعدد یا بی‌پایان متون پیامد نگرش‌های خاصی در فرهنگ و تفکر معاصر مغرب زمین است. نگرش‌های متعددی در قرن بیستم در میان متفکران غربی مطرح شده که هر یک از آنها مبنای این نظریه می‌باشد. می‌توان مهم‌ترین این نگرش‌ها را هرمنوتیک فلسفی بر شمرد. در کنار هرمنوتیک فلسفی، حامیان نگرش‌های دیگر نظیر شالوده‌شکنان، ساخت-گرایان و پیروان نقد نو امریکایی چنین نظریه‌ای دارند. همه آنها بر مفسر محور بودن فهم متن، استقلال معنای متن از مراد مؤلف و در نتیجه تعدد و بی‌پایانی قرائت‌ها اصرار می‌ورزند. همه نگرش‌های مذکور، با وجود اختلاف‌هایی که با یکدیگر دارند، در این امر اشتراک نظر دارند. (کوزنزی هوی، ۱۳۷۱: ۲)

هرمنوتیک، ابتدا دانش «فهمیدن متون» بود؛ ولی به تدریج به دانش «فهمیدن زندگی» و دانش «فهمیدن وجود» و «شالوده‌شکنی» مبدل شد. دو نظریه درباره «معنا» وجود دارد که در یکی، هدف، رسیدن یا نزدیک شدن به معنای مراد مؤلف است و در دیگری، روی هم افتادن افق معنایی خواننده با افق معنایی مؤلف است. مسلمانان نیز باید بر مبنای یک هرمنوتیک فلسفی به قرائت متون دینی خود بپردازند. (مجتهد شبستری، ۱۳۸۰: ۱)

پیشینه دین و دولت در غرب

مسیحیت در طول تاریخ مدل‌های مختلفی از رابطه دین و دولت را تجربه کرده است. به طوری که گاه کلیسا خواسته نقش دولت را بازی کند و گاه دولت خواسته نقش دین مسیحیت

در طول تاریخ مدل‌های مختلفی از رابطه دین و دولت را تجربه کرده است. به‌طوریکه گاه کلیسا خواسته نقش دولت را بازی کند و گاه دولت خواسته نقش دین را به عهده بگیرد اما در هر دو حالت غرب تجربه خوبی نداشته است و در هر دو مدل حکومت‌های مطلق‌گرا نتیجه شده است.

مسئله رابطه دین و دولت، دنیا و آخرت، ایمان و عقل تا دوره اصلاحات و روشنگری موضوع جدی اروپا بوده است. دین و دولت گاه به هم نزدیک شده‌اند و گاه از هم دور، گاه با هم هماهنگ بوده‌اند و گاه رفتار خصمانه نسبت به هم داشته‌اند. مسیحیت ابتدا تا قرن چهارم یک دین معنوی بود که از امور اجتماعی و سیاسی فاصله می‌گرفت و استراتژی و سازش را دنبال می‌کرد و اساساً ریشه در یهودیت داشت و تا مدتی به عنوان شاخه‌ای از یهود تلقی می‌شد و در سایه آن عمل می‌کرد و جنبش اعتراض به حکومت تلقی نمی‌شد. اما به تدریج با رشد کلیساها و احساس خطر از آنها، مسیحیان به شدت تحت تعقیب قرار گرفتند. این دوره با رسمیت یافتن دین مسیحیت در دوره کنستانتین در قرن چهارم به پایان رسید و مسیحیت وارد دوره جدیدی شد.

مسیحیت که با فرموله کردن مبانی الهیات خود به تدریج به یک «دین نهادی» تبدیل شده بود در این مرحله به صورت یک «دین سیاسی و دولتی» ظاهر گشت. در زمان گریگور هفتم و گریگور کبیر پاپ آنقدر قدرت یافت و در امور سیاسی وارد شد که دولت شکل «پاپ-قیصری» گرفت. ولی از قرن ۹ این مدل عوض شد و نهاد دین زیر سیطره دولت درآمد و این مدل به «قیصر-پاپیسم» تغییر شکل داد؛ این به دلیل ادعای حکومت مبنی بر داشتن «حق خدایی حاکمیت» بود. کلیسا به بخشی از ساختار قدرت دنیوی تبدیل شد و وظیفه‌اش مشروعیت بخشی به دولت شد.

در خصوص طبقه بندی رابطه دین و دولت نظریه‌های مختلفی وجود دارد. ولی در مجموع تحولات رابطه دین و دولت را به سه گروه می‌توان تقسیم نمود:

برتری دین بر دولت به‌طوری که سیاست در خدمت دین باشد و این نگاه مدت طولانی در قرون وسطا حاکم بود. برتری دولت بر دین و نگاه «بزاری» به دین که در خدمت دولت است. (نوربخش، ۱۳۸۷: ۱)

نگاه لیبرالی که به تفکیک دین از سیاست معتقد است. این دیدگاه که با نظریات ماکیاوولی، هابز، جان لاک به تدریج شکل گرفت به صورت عملی با دو جریان اجتماعی تحقق یافت: روشنگری و اصلاحات. روشنگری جریانی بود که با قصد خارج کردن عقل و علم از سیطره حاکمیت

دستگاه‌های دینی شکل گرفت و اصلاحات که توسط لوتر و کالون رهبری می‌شد با هدف کاهش سیطره پاپ و روم و بازسازی ارزش‌های بنیادی مسیحیت که توسط عملکرد کلیسا آسیب دیده بود و ترویج قرائت انجیلی از مسیحیت شکل گرفت.

این جریان‌ها مقدمه‌ای شد برای ورود اروپا به مدل جدیدی از نظام سیاسی که آن را می‌توان مدل دموکراتیک - سکولار می‌نامید. این راه حلی بود که اروپا برای حل منازعات تاریخی خود جستجو کرد. البته غرب هیچ وقت به عنوان یک واحد سیاسی کامل مطرح نبوده است لذا گروهی از دولت‌ها مطرح بودند که در برابر اصلاحات قرار داشتند و هر کدام انتخاب‌های متفاوتی با این جریان داشتند و سکولاریسم در حقیقت به معنای انتقال قدرت کلیسا به حاکمیت و عقب نشینی آن از موضع مرکزی و سیاسی‌اش بود. "انسان‌گرایی"، "تجربه‌گرایی" و "عقل-گرایی" راه‌های جدیدی بر حل تضادهای تاریخی موجود در جامعه بودند. (همان: ۲)

سکولاریزم:

«سکولاریزم در عرصه نگرش‌های جامعه شناختی به معنی عبور جوامع از شرایط تاریخی و سنتی و راز آلود و احیاناً مذهبی به شرایط مدرن و علمی و یا جایگزینی تدریجی نهادهای مدنی جدید به جای نهادهای کلاسیک سنتی و دینی است. در فرهنگ علوم سیاسی آن را به معنای باور به انتقال مرجعیت از نهادهای دینی به اشخاص یا سازمان‌های غیردینی و یا محدود شدن دین در قلمرو علوم فردی و عدم داعیه آن در عرصه مسائل اجتماعی می‌دانند. (علیزاده، ۱۳۷۷: ۲۵۹)

از نقطه نظر فلسفی می‌توان سکولاریزم را نوعی اعتقاد به جهان غیر متافیزیکی دانست که معادل نوعی ماتریالیزم است. از این دیدگاه، جهان، حیات و انسان بدون در نظر گرفتن مبادی ما بعدالطبیعی با نگاهی خشک و علمی بررسی می‌شوند. این اصطلاح کاربرد حقوقی و مخصوصاً مذهبی نیز دارد. به گفته یورگن هابرماس: سوال این است که در جوامع پست سکولار غرب، سکولار کردن به چه معنا است؟ این واژه جریان تاریخی انتقال اجباری داشته‌های کلیسا به یک حاکمیت لائیک - جدا شده از حاکمیت کلیسا - را می‌رساند. در منازعات فرهنگی که در قرن نوزدهم صورت گرفت این مفهوم از معنای اصلی حقوقی بسیار فراتر رفت و نمادی شد برای جریان‌های پیروز همراه با اجبار مدرنیته و آزمون و محکمی شد برای موضع‌گیری‌هایی در قبال مدرنیته... (هابرماس، ۱۳۹۲)

نتیجه‌گیری

هدف اصلی این پژوهش بررسی فرایند چگونگی آرا و دیدگاه‌های دو اندیشمند محمد

مجتهد شبستری و کارل اشمیت در مورد رابط دین و سیاست به صورت موردی می‌باشد. محمدمجتهد شبستری نگاهی نوگرایانه و نواندیشانه به قرآن و سنت دارد و قرائت و تفسیرها و روش‌های جدیدی ارائه داده است. رویکرد او روش شناختی و در حوزه دین معرفت شناختی می‌باشد. معتقد است در بحث عدالت اسلامی برای اقلیت‌های دینی باید احترام قائل باشیم و در مورد آنان قوانینی دارد تا کرامت انسانی حفظ شود. شبستری جدایی دینی از سیاست را مفهوم ضد دینی نمی‌داند بلکه آن را مخالف سیطره دین در تمام عرصه‌های زندگی می‌داند و منظور او محدود کردن سیطره رجال سیاسی است. او می‌خواهد قوانین دولت و کشور سکولار شود تا دین از حیاط اجتماعی دور گردد و به دنبال آزاد سازی گفتمان دینی است. به عقیده او دولت نقش تنظیم کننده امور جامعه را دارد و از سرکوب بپرهیزد و او معتقد است روش‌هایی که با دموکراسی مخالفت می‌کنند ربطی به اسلام ندارد و مخالف اسلامگرایان ضد دموکراسی است مخالف دموکراسی بودن به فرهنگ و نگرش انسانها مرتبط است و در بحث دین و سیاست می‌گوید عقل در سنت اسلامی در حاشیه قرار گرفته و در بحث دین و سیاست معتقد است باید دین را در چارچوب واقعی خود قرار داد تا به ارزش دینی جامعه نائل گردد و در نهایت معتقد به آزادی عقل از سیطره قدرت است.

مجتهد شبستری بر این گمان است که حقوق بشر حقوقی باشد که برای همه انسانها در همه جای جهان با همه تنوع و تکرر در برابر ستم و خونریزی قابل استفاده باشد او ادامه می‌دهد هر فردی باید بتواند با استناد اعلامیه حقوق بشر علیه ستم و تجاوز دولتها به حقوق افراد و یا ابرقدرتها با حقوق ملتهای ضعیف دادخواهی نماید. مجتهد مدعی است: محتوای حقوق بشر غیردینی است و نه ضد دینی چرا که حقوق بشر به هر فردی اجازه می‌دهد خود فهم خود را از انسان بودن معین کند و مرجع نهایی برای هر فرد تشخیص عقل و وجدان آدمی است. مجتهد درباره نسبت حقوق بشر و مدرنیته مدعی است. حقوق بشر مدرنیته را تولید نمی‌کند بلکه حقوق بشر در عصر مدرنیته وسیله ساماندهی روابط انسانها قرار می‌گیرد.

در بحث هرمونیک شبستری معتقد است: تفسیر درست هنگامی صورت می‌پذیرد که مفسر و مخاطبان وی با متن درگیر شوند و این واقعیت خود را نشان دهد که یک معنی پنهان در حال آشکار شدن است او کلید فهم متون عصرهای گذشته را فهم تجربه‌های انسانهای آن عصر می‌داند. مفروض ما این است که تنها با نقد قرائت‌های متفاوت می‌توان قرائت قابل قبول از دین را انتخاب کرد. به طور کلی شبستری معتقد است که نهاد دین و سیاست دو نهاد متفاوت با وظایف و عمل کرد متفاوتند و این دلیل جدا بودن آنهاست.

نظرات و رویکردهای کارل اشمیت در رابط با دین و سیاست با تداوم سنت و تجدد در اندیشه سیاسی غرب نشأت می‌گیرد و کارل اشمیت با روشن نمودن تمایز الهیات سیاسی از کلام سیاسی به توضیح و تبیین آموزه‌های ایمانی و دیدگاه‌های کلان دین در باب مسائل و امور سیاسی می‌پردازد و از آن در قبال دیدگاه‌های رقیب دفاع می‌کند. کارل اشمیت به شیوه متفکرانی چون هابز و ماکیاولی و با بهره‌گیری از مفاهیمی چون امر سیاسی، حاکمیت و وضعیت اضطراری، دوست و دشمن خشونت را امری ذاتی در سیاست می‌داند. اشمیت معتقد است سیاست حرفه‌ای مستقل از سایر علوم است و جوهری دارد که دیگر علوم ندارند و اشمیت معتقد است آنچه جوهر سیاست است و آن را از تمام بازی‌ها متمایز می‌کند دوست و دشمن است. اشمیت دین را شبیه اخلاق، فلسفه، هنر و ... در پرتو سیاست می‌بیند، می‌گوید اگر مسلمانان برای تداوم حیات جمعی خود علیه مسیحیان بجنگند اسلام بامسیحیت نمی‌جنگد، زیرا مسیحیت در یک اراده جمعی به یک پدیده سیاسی تبدیل شده است و اسلام هم که قصد دفاع از موجودیت خود را دارد، به سیستم پیچیده سیاسی مبدل می‌شود و آن گاه نزاع در می‌گیرد. اشمیت ابتدا به سیاست توجه می‌کند و در مرحله بعد به الهیات نظر می‌کند و بر این اساس وی سیاست را تجسد رابطه‌ی الهیاتی در مناسبات میان انسانها می‌داند و منظور از روش هرمنوتیک در این بحث رسیدن به فهم و تفسیر متون دینی و مسیحیت و قرائت رسم از ادیان، مفاهیم سیاسی، سنت الهی و ... می‌باشد. با توجه به اندیشه و دیدگاه‌های کارل اشمیت، رابط دین و سیاست را بر اساس نظریه تداخل مطرح می‌کند. نکات این پژوهش به وضوح نشان می‌دهد که شرایط و موقعیت مکانی و زمانی که هر کدام از این دو اندیشمندان داشتند سهم بسزایی در شکل‌گیری نظریه‌های مربوطه نیز داشته است.

منابع فارسی

کتاب

- افتخاری، اصغر (۱۳۸۹)، سیاست دین و فرهنگ، نشر دانشگاه امام صادق^(ع)
- حاتم قادری (۱۳۸۹)، اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- شبستری، محمد مجتهد (۱۳۷۹)، رابط دین و سیاست، نشر طرح نو
- دین پژوهی در جهان معاصر (۱۳۸۱)، دبیرخانه دین پژوهان کشور، نشر احیاگران
- کوئنتین اسکیر (۱۳۷۵)، ماکیاولی، ترجمه عزت ا... فولادوند، نشر طرح نو
- کمال پولادی (۱۳۸۲)، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، نشر مرکز
- (۱۳۹۴)، اندیشه سیاسی در شرق باستان، نشر مرکز
- کارل اشمیت (۱۳۹۱)، الهیات سیاسی، ترجمه لیلا چمن خواه، نشر نگاه معاصر
- (۱۳۹۲)، مفهوم امر سیاسی، ترجمه سهیل صفاری، نشر نگاه معاصر
- موریس باربیه (۱۳۸۴)، دین و سیاست در اندیشه مدرن، ترجمه امیررضائی، نشر سحاب
- مجتهد شبستری، محمد (۱۳۷۵)، هرمنوتیک، کتاب و سنت، نشر فرهنگ و ارشاد اسلامی
- نوروزی، محمد جواد (۱۳۷۹)، نظام سیاسی اسلام، قم مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

مقالات

- عمیدزنجانی، عباس علی (۱۳۷۵)، نسبت دین و سیاست، نشریه قبسات، شماره یک
- مجتهد شبستری، محمد (۱۳۸۰)، هرمنوتیک فلسفی و تعدد قرائت‌ها از دین، بازتاب اندیشه،

شماره ۲۱

خبرگزاری

- گلشن مهر (۱۳۸۶)، بررسی اندیشه‌های محمد مجتهد شبستری، روزنامه گلشن مهر،

شماره ۵۰۰

- داود فیروزی (۱۳۹۱)، فقه و سیاست در ایران معاصر، تهران، نشر نی